

از بهر آینده خود می کوشیدند. دستهای «کمیته واسطه» برپا نموده میانهمحمدعلی میرزا و علمای نجف آشتی می دادند. دسته دیگری در کمیسیون قانون انتخابات جا گرفته خود را بچشم آزادیخواهان می کشیدند. یکدسته نیز که باروپا شتافته و این یکسال را در خیابانهای قشنگ و پاکیزه آنجا خوش می چمیدند و هرگز یادی از گرفتاریهای تبریز و سختی های کار آزادیخواهان نمی کردند این زمان آنان نیز بتلاش افتاده می کوشیدند هرچه زودتر خود را بایران رسانند و تأدیبر نشده جا برسرخوان یغما گیرند. درخت مشروطه با خون جوانان آذربایجان و گیلان دوباره سرسبز شده و میوه هایش نزدیک برسیدن بود بایستی اینان، این میوه چینان سنگدل، شتابزده خود را بیای آن رسانند و درختکاران شور بخت را از گرد آن دور ساخته میوه هارا بچینند. چند تنی از درباریان از روز نخست خود را چنین وانموده بودند که در نهان هوا خواه مشروطه اند و دلیلی که برای این نشان می دادند آنکه همیشه میانه دربار و مجلس میانجی و پیامگزار بودند و کسی چه داند که رازهای پوشیده دربار را با آزادیخواهان نمی رسانیدند. اینان نیازی بتلاش نداشتند و هر روزی که هوای باغشاه ناسازگار می شد واز آنجا بیرون می آمدند در بهارستان جا برای خود داشتند. ولی دیگران که این اندازه هوشیار نبودند و چنین زیرکی از خود ننموده بودند این زمان بایستی بکوشند همچنین آنانکه مشروطه را رها نموده و با دربار ساخته بودند این زمان بایستی آرام ننشینند.

اینان بمیان افتاده برای پیشرفت کار خود تلاشهایی می کردند و چون سرمایه شان فریبکاری و دغلبازی بود سنگ راه آزادیخواهان شده کارهای آنان را می آشوفتند. اینها را می نگاریم تا داستانهایی که خواهد آمد روشن باشد. اینکه ایرانیان با آن دلیری محمد علی میرزا را بر انداختند و دوباره مشروطه را برپا نمودند ولی نتیجه آن جز گرفتاری کشور نبود واز سال ۱۲۸۸ تا ده واند سال ایران بدترین زمان را پیمود یکی از جهت های بزرگ آن تلاشهای سودجویانه همین کسان می باشد! در جای دیگری این را روشنتر خواهیم سرود. کنون بگیلان باز گشته پیش آمدهای آنجا را از آغاز فروردین می نگاریم.

پیشرفت گیلانیان و گشادن ایشان قزوین را

چنانکه گفته‌ام محمد علی میرزا سپاهی بقزوین برای جلو گیری از شورشیان گیلان فرستاد. در ماه فروردین در اینجا دسته‌هایی از قزاق و سرباز و سواره با چهار دستگاه توپ نشیمن داشتند و تا چهار فرسخی از قزوین پیش رفته در «بنگی» سنگر کرده بودند. از آنسوی محمد علی میرزا بنقی‌خان رشید الملک که این هنگام از هواداران دربار و حکمران اردبیل بود دستور فرستاده بود که دسته‌هایی از شاهسون گرد آورده از راه آستارا بر سر شورشیان گیلان بتازد و چنانکه از کتاب آبی پیداست باین کار ارج بسیار نهاده امید میداشت نفی‌خان تا رشت پیش خواهد رفت. ولی این امید بیجا بود و نفی‌خان چون سپاهی گرد کرد و بر سر گیلانیان تاخت با نخستین دسته‌ای که برخورد با ایشان جنگ نمود شکست یافته پس نشست. شاهسونان چون جنگ را خواستار نبودند همینکه ده دوازده تن از ایشان کشته گردید رو بر گردانیدند و پس از آن هم بکاری برنخاستند.

در گیلان نیروی آزادیخواهان در فزایش بود و هر زمان دسته دیگری از قفقاز و تالش و دیگر جاها بایشان می‌پیوست. ابزار نیز بفرآوانی داشتند. اگر در تبریز خبر نگار تیمس بر بی ابزاری مجاهدان خرده میگرفت و ریشخند می‌کرد در اینجا همکار او بر فزونی ابزار مجاهدان ریشخند نموده و سخنانی که جز دلیل ناپا کدلی او نیست نوشته است. شورشیان گیلان از مسلمان و گرجی و ارمنی هر کدام تفنگ و پنج تیری

○ یکی از خبرنگاران انگلیس بدیدن شورشیان گیلان شتافته و چنانکه شیوه این خبرنگاران بود جمله‌های ریشخند آمیزی در باره ایشان نوشته که دارید فریزر آنها را در کتاب خود آورده. اینمرد بر فزونی ابزارهای جنگی شورشیان خرده گرفته ریشخند می‌کند. از آنسوی چنانکه نوشته‌ام خبرنگار دیگری در تبریز بر کمی برک و ساز مجاهدان آتما خرده می‌گرفت و ریشخند میکرد.

بدست و چندین قطار فشنگ بردوش و کمر و یک یا دو تپانچه از ریولور و ماوزر و برو-
نگ با خود داشت. کسانی گذشته از اینها توبره بمبی نیز از دوش میآویختند یا
قمه‌ای بر کمر می‌بستند. رختهاشان نیز نیکو و آراسته و بیشتر ایشان کلاه پوستی
بلند و پر مو بر سر می‌گزاردند. تنها کمی که داشت اینکه رخت یکسان نمی‌پوشیدند.
باید گفت کیلان بهترین روزهای خود را می‌پیمود. در جهان هیچ فیروزی
آن لذت را ندارد که فیروزی ستم‌دیده بر ستمگر. گروهی که مردانگی نموده و
زنجیر بیداد را گسسته اند حال دیگری پیدا می‌کنند و زندگانی نزد ایشان رنگ
دیگری میگیرد. اگر پیشروان خردمند دارند و کار ایشان باشوب نمی‌انجامد
در میان آن شور و جنبش خوی خود را نیز پاکیزه می‌سازند. ستمکشی و درماندگی و
چاپلوسی و دغلبازی و دیگر پستی‌ها را که بیگمان از پیش در میان خود داشته‌اند از
ریشه می‌کنند. در کیلان در این هنگام چندین هزار تفنگدار از بومی و بیگانه از
چندین نژاد و کیش گرد بودند با اینهمه کارها بسامان وزندگی آرامش پیش می‌رفت.
این جنبش را که ما «شورش» می‌نامیم از آنجاست که باشوریدن آغاز میشود
و در پیشرفت خود نیز هر کجا که بزوری یا ستمی برخورد بر آن میشود و خرسندی
نمی‌دهد و گرنه شوریدگی در کار آن نباید بود. و بهر حال «شورش» جز از «آشوب»
است. ایرانیان (مردم شهری) با نیکخواهی و مهربانی که در سرشت خویش دارند
اگر هم سرخود باشند بتاراج و کشتار نمی‌پردازند. آسیب شورش ایران این نبوده
که کسانی چیره گردند و لگام کسبختگی نمایند. چنین بیمی از ایرانیان نمی‌رفت.
بلکه آسیب آن پیدا شدن کسان سودجوی خود خواه بوده که مردم را فریفته در راه
آرزوهای خود بکار وادارند و خوشبختانه چنین کسانی در کیلان نبودند. اینست که جنبش
راه خود را می‌پیمود. تنها چیزی که سنک راه می‌شد دودلیهای سپهدار بود که تا می-
توانست جلو پیش رفتن را می‌گرفت. با آن فزونی جنگجویان و فراوانی ابزار و با
داشتن سرکرد گانی بکاردانی یفرمخان و بدلیری و بی باکی میرزا علی محمد خان
آهنک‌کاری نمی‌کرد. دو ماه بیشتر در کیلان نشسته گامی فراتر نگذاشت و سر انجام
گویا بی آگاهی از او بود که روزیست و هشتم فروردین یفرمخان با دسته خود برینگی

ناخنه پس از سه ساعت جنگ آنجا را بدست آورد و چنین نوشته‌اند که در این جنگ چهل تن از دولتیان کشته شده دستهای نیز دستگیر افتادند .

پس از این فیروزی شورشیان تا کنار شهر قزوین در دست داشتند و سپاه دولتی جز بنگهداری شهر نمی‌کوشیدند . در این هنگام در همه شهرهای بزرگ ایران در نهبان و آشکار انجمن‌های آزادیخواهی برپا بود . در قزوین نیز دستهای در نهبان کوششهایی مینمودند و ما از ایشان میرزا ابوتراب خان اسعدالسلطان و میرزا غفارخان سالار منصور و مصطفی خان خور هشتی و چند کس دیگری را میشناسیم . نیز چون در استانبول ایرانیان اینجا انجمنی (جراز انجمن سعادت) برای شورانیدن ایران برپا نمایندگانی در شهرها بر میگزیروند در قزوین نماینده ایشان حاج ادیب‌التجار بود . اینان از نزدیکی شورشیان کیلان دلیری گرفته در درون شهر کوششهایی مینمودند . از آنسوی یفرمخان و همدستان او باینجا نزدیک شده بسیج تاخت میدیدند . تا شب پانزدهم اردیبهشت که گفتیم شب زایش محمدعلیمیرزا و در تهران و در اینجا جشن گرفته بودند بشهرناخته آنرا بکشادند .

در این باره نگارشهای گوناگون در کتاب آبی و روزنامهها و کتاب برآون دیده میشود و ما چون آنها را استوار نمیداریم در اینجا نمیاوریم و چون یکی از آزادیخواهان قزوین (۵) این داستان را یادداشت نموده همان عبارتهای او را یاد میکنیم :

در یکساعت و نیم از شب چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ گذشته که شب تولد محمدعلیمیرزا و از طرف اداره حکومتی و اردوی دولتی جشن و چراغانی شده بود ناگهان صدای بمب و شلیک شورشیان در شهر بلند و فریاد زنده باد آزادی ، یابنده باد مشروطیت در تمام نقاط شهر شنیده میشود . در اینموقع آزادیخواهان قزوین با آزادیخواهان نازه وارد یدوسته نقاط مهمه شهر را بتصرف آوردند . عده مسیو یفرم از سمت دروازه شهزاده حسین که در جنوب شهر واقع است وارد و شلیک کنان بعمارت عالی قاپو حمله ور شدند .

* آقای حسن لریبا (میرزا حسین خیاط پیشین) که اکنون در تهران زیست می‌کند یادداشتهایی درباره پیش‌آمد های آن زمان دارد که بعضی را نزد ما فرستاده .

از شنیدن صدای بمب و شلیک مجاهدین هنگامه غریبی در مجلس جشن دولتیان برپا شد. مدعوین که همه از مستبدین بودند سراسیمه رو بفرار گذاردند. سوارهای قرجه داغ عالی قاپو را سنگر بندی کرده مشغول مدافعه شدند. خلاصه آنشب تا صبح از نقاط مختلفه شهر جنگ برپا و صدای قزقرز گلوله دلهای مستبدین را بلرزه درمی آورد. وقت اذان صبح مجاهدین میرزا علیخان منتصرالدوله در بیرون دروازه رشت پس از جنگ مفصلی با قوای مسیح خان کاکاوند وارد شهر شدند از هر طرف عمارت عالی قاپو که مسکن حکومت و رییس قشون و سوارهای قرجه داغی بود محاصره و دو ساعت از آفتاب گذشته میرزا ابوالقاسم خان نوری حکمران وقت و قاسم خان امیر تومان رییس قزاق اسیر (۴٪) و قره داغیها مغلوب و خلع سلاح شدند. تا وقت ظهر یکسره سرو صداها خوابیده بقیه مجاهدین که در بین راه رشت بودند دسته دسته با بیرقهای سرخ وارد شدند. سرداره حیوی و منتصرالدوله و میرزا علیمحمد خان تبریزی و میرزا مهدی خان طبیب زاده و میرزا علی اکبر خان عظیم زاده و حاج احمد ترک رؤسای انقلاب در جاهای عالی شهر منزل نمودند.

در این پیش آمد دو نفر ارمنی و یک نفر مسلمان از مجاهدین تازه وارد و یک نفر مسلمان از مجاهدین قزوین (مهدیخان) کشته شده و بیست و دو نفر زخمی گردید ولی کشته از دولتیان زیاد بود. حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام را بواسطه کاغذیکه بمسیح خان نوشته و او را به همراهی شاه دعوت کرده بود در منزل خودش کشتند. همچنین قاسم خان امیر تومان رئیس قشون و گلستان ارمنی را بجرم جاسوسی در جلو علی قاپو تیرباران کردند.

روز پانزدهم تمام اهالی شهر از علما و طلاب و اعیان و کسبه و مجاهدین برای تشییع جنازه شهدای آزادی در خیابان دولتی اجتماع کرده و جنازه ها را با وضع قابل تقدیری بشهزاده حسین و مدرسه ارمنیان بردند.

شب شانزدهم عباسعلی نام داروغه بازار بدست مجاهدین کشته شد. در همان روز حاج بحر العلوم رشتی و کیل دوره اول رشت را با پسرش در دهات قزوین گرفتار * میرینجه قاسم آقا که ما نام او را در داستان مبارزمان مجلس و گرفتن دوسید و دیگران بروایم.

و بهرم طرفداری شاه در صحن عمارت رکنیه تیر باران نمودند و چند نفر دیگر را هم همان روز کشته نعش آنها را در قبرستان آمنه خاتون دفن کردند.

چهار روز از فتح قزوین گذشته بود تلگرافی از محمد علی میرزا دایر بایسکه (مشروطیت را اعطا و امر باتخابات نیز دادیم) رسید محمد ولیخان سپهدار تنکابنی که روز قبل وارد قزوین شده بود تلگراف مزبور را برای مجاهدین قرائت و تقاضا نمود

که شهر چراغانی شود لیکن آزادیخواهان اظهار عدم رضایت کرده بر ضد سپهدار کنکاشان نمودند. میانه سپهدار با آزادیخواهان بهم خورد و دور چادر او را محاصره کرده از مراجعتش برشت جلو گیری نمودند ... «

اینست خبر درستی که از کشادن قزوین داریم. بدانسان که نوشته اند در این جنگ از دولتیان تا چهل تن کشته شدند و چهار توپ از ایشان بدست مجاهدان افتاد.

این خبر پس از چند ساعت به تهران رسید، در باریان بی اندازه بیم نمودند.

آن روز محمد علی میرزا بسان سپاه پرداخته و نمایندگان اروپا و بسیاری از درباریان تزد او بودند و چون این خبر پراکنده شد بر همگی ناگوار افتاده سردی انجمن را فرا گرفت. قزوین دهانه تهران بشمار است و هر کس میدانست شورشیان بزودی روانه آنجا خواهند شد. اینست تلاشها بیشتر گردید. نمایندگان دو دولت کسانسی نزد سپهدار فرستادند که او را وادارند مجاهدان را برشت باز گرداند و چنانکه دیدیم



۲- غلامحسین خان که روز کشادن قزوین کشته شد

سپهدار می خواست آنرا بپذیرد و مجاهدان خرسندی ندادند. در گفتار دیگری این زمینه را روشنتر خواهیم کرد.

پس از کشودن قزوین شورشیان آنجا را کانون خویش گرفتند و کمیته ستار نیز در اینجا برپا شد. نیز روزنامه‌ای بنام «انقلاب» آغاز کردند. تا زمانی در آنجا درنگ داشتند و روز بروز بر شماره ایشان می افزود. سر کرده بزرگ ایشان معز السلطان بشمار میرفت ولی از همین هنگام آوازه یفرمخان روز بروز فزونتر می گردید و میتوان گفت رشته کار بیش از همه در دست او بود.

نیز میرزا علی محمد خان با آنکه جوان کمسالی بود در سایه دلیری و کوشایی نزد همگی گرامی بود و روز بروز بر شهرتش می افزود. اگر میان شورشیان چند تن دیگری بکار دانی یفرمخان و بغیر تمندی این جوان پیدا میشد کارهای بسیار بزرگتری انجام می یافت. رویهمرفته ایندسته از آزادبخواهان ایران بسیار آبرومند و کارهاشان بسیار بسامان بود. در آن زمان که در قزوین بودند اگر چه دو دلی میانه ایشان بود پس بخرداند رفتار نمودند.

دودلی آزادبخواهان

شورشیان کیلان چون قزوین را بکشادند میبایست بیدرننگ آهنگ تهران نمایند و از آنسوی سردار اسعد که هم این زمان با سپهان در آمده بود با سپاه بختیاری بیرون شتابد. ولی چنانکه دیدیم آنان تا دیری در قزوین بماندند. سردار اسعد نیز در اسپهان بیکاره روز می گزارشت. انگیزه این کار تلاش کار کنان روس و انگلیس و دودلی بلکه دو گروهی خود آزادبخواهان بود. بیکهفته پس از کشادن قزوین فردای آن روزی که سپهدار با نجا در آمد تلگراف محمد علی میرزا در باره پذیرفتن مشروطه و گذشتن از کناه آزادبخواهان از تهران رسید، سپهدار آن را با آزادبخواهان خوانده دستور داد شهر را چراغان کنند. کمیته ستار و سردستان خرسندی نداده جلو گیری نمودند. سپهدار که از نخست سست و این زمان پای کار کنان روس را در میان دیده سست تر شده بود این پیش آمد را بهانه گرفته بر آن شد با دست خویش بکیلان باز کرد. آزادبخواهان خردمندانه کرد چادرش را گرفته جلو گیری نمودند. از اینجا دو تیرگی در میان آمد. در این هنگام گذشته از تبریز و قزوین و اسپهان که کانون های آزادبخواهان بشمار میرفت در تهران نیز مشروطه خواهان از بست بیرون آمده و بداسانکه گفتیم کسانی از میوه چینان و توبه شکنان نیز بدیشان پیوسته بودند اینست اینجانب چهارمین کانون شمرده می شد و چون پس از دستخطهای محمد علی میرزا در باره پذیرفتن مشروطه و گذشتن از کناه آزادبخواهان سیم های تلگراف آزاد شده بود میانه این چهار کانون گفت و شنید آغاز شد. گاهی بنجف و استانبول نیز آکهی هامی فرستادند.

کار کنان روس وانگلیس که اینهنکام سپاه نیز بخاک ایران آورده و سخت چیره بودند چنانکه دوسه هفته پیش در طلبیدن مشروطه و بر کنار کردن امیر بهادر و مشیر السلطنه و سپردن رشته کارها بسعد الدوله و ناصر الملک و دیگران یا فشاری بی اندازه کرده بودند اکنون نیز در زمینه نگهداری محمد علی میرزا و جلوگیری از پیشرفت شورشیان سخت ایستادگی مینمودند. گذشته از کوششهایی که خود سفیران در تهران بکار می بردند قونسولان در اسپهان و تبریز تلاش میکردند و نماینده جداگانه ای بقزوین نزد سپهدار فرستاده بودند. نیز از روی دستور لندن و پترسبورگ نمایندگان ایشان در بغداد با علمای نجف و کربلا بگفتگو پرداخته از ایشان خواستار میشدند یا بمیان نهاده آزادیخواهان را از شور و خروش فرو نشانند.

این تلاشهای ایشان با انگیزه های دیگری دست بهم داده دو تیرگی میان آزادیخواهان پدید میآورد. قزوین را گفتیم که سپهدار نه تنها آهنگ پیش آمدن بتهران را نداشت هم میخواست آنجا را کرده بگیلان باز گردد روسیان ازودرخواست مینمودند از شورشیان ابزار جنگ بازستد و ایشان را پراکنده نماید و اواگر میتوانست آنرا می پذیرفت و بکار می بست. لیکن معز السلطان و دیگران کردن بفرمان او و نهاده چنانکه دیدیم مردانه ایستادگی مینمودند. تلگرافی که از محمد علی میرزا رسیده بود معز السلطان پاسخی باو فرستاد که از جمله در آن میگوید:

«امروز دستخط تلگرافی از اعلیحضرت همیونی زیارت شد ولی معین نشده بود که همان قانون اساسی که حجج اسلام تصدیق کرده و اعلیحضرت همیون بصلحه مبارک موشح فرمودند همانست یا خبر مستدعی می باشم که دستخط...»
شرف صدور یابد که پارلمان را فوری افتتاح فرموده و همان قوانین اساسی و انتخاب... مجری شود معز السلطان و عموم مجاهدین»

از آنسوی در تبریز آقای تقی زاده و مساوات و همدستان ایشان و بسیاری از سر جنبانان تهران بر آن بودند که پیشنهاد کارکنان دو دولت را پذیرفته و با دربار قاجاری از درآشتی باشند و چنانکه گفتیم کسانی از اینان «کمیته واسطه» برپا نموده اینان نیز میانه علمای نجف با محمد علی میرزا سازشی پدید می آوردند. پیداست عنوان آشکاری اینان نرنجاندن نمایندگان دو دولت و بیابان آوردن شورش و ناسامانی بود.

ولی بیگمان در نهان سود های دیگری را خواستار بودند. آن دسته از درباریان که تازه مشروطه رو آورده و آن کسانی که رفتوباز کشته بودند اینان بیش از همه بنگهداری نمود می کوشیدند و از بهر ایشان بریاماندن دربار قاجاری پناهگاه بزرگی بود. کشاکش مشروطه و خود کاهکی اگر تا بدم واپسین با خونریزی توأم بوده و بفرجام با خونریزی یگرویه میشد بیگمان همه ایشان را از میان می برد و در چنان حالی با هیچ نیرنگی نمیتوانستند خود را به رده مشروطه خواهان برسانند. اینست بسیار در بایست بود که نگزارند بیش از آن پیش رود و تا می توانند دربار قاجاری را نگاهداری نمایند.

اما آقایان تقی زاده و مساوات و همدستان ایشان اینان از بسیار پیش نامبرداری مجاهدان را بر تاقته همیشه میکوشیدند جانفشانیهای آنان را خوار و بی ارج نمایند و از نام و آوازه شان بکاهند و این هنگام کوشش بیشتر نموده میخواستند نگزارند شورش همچنان پیش رفته و آخرین فیروزی بنام مجاهدان و جانبازان در آید و بسیار بهتر می شمردند که با گفتگو و دست اندر کاری خود ایشان پایان برسد و آخرین نتیجه از ایشان باشد. اینها چیزهاییست که رفتار های دیر ترشان نیز آن را بیگمان می گرداند.

باری در نتیجه یکرشته گفتگوها و پیامگزاریهها چه اسپهان و چه قزوین و چه تبریز و چه تهران بر آن شدند که میانجیگری نمایند کان دو دولت را پذیرفته با محمد علی میرزا از در آشتی باشند و بختیاربان و شورشیان کیلان در اسپهان و قزوین درنگ نموده آهنگ تهران نمایند و در این میان چندین درخواستهایی فهرست نموده بدربار پیشنهاد نمودند که آنها را پذیرفته و بکار بندد و اینها برخی بسیار بی ارج و برخی از توایمی دربار بیرون بود. (۴۶) بدینسان شورشیان یکماهه قزوین نشسته آهنگ تهران کردند. در اسپهان نیز سردار اسعد انبوه سواران را از سر خود پراکنده نمود. چنین پنداشته میشد جنگ دیگری پیش نخواهد آمد. در همین روزها در قزوین داستان بس شکفتی رخ داد:

غیاث نظام که یکی از بزرگان ایل و از هواداران محمد علی میرزا و پسر او

ناصرخان پیش از کشاده شدن قزوین با دست مجاهدان کشته شده بود کمیته ستار گناه او را درخور بخشایش ندانسته فرمان کشتنش را داد و روز پنجمین شب بیست و هفتم خرداد با دست مجاهدان کشته گردید. همینکه این کار رخ داد و خبر پراکنده گردید در زمان قونسول روس بیرقی همراه برداشته بخانه غیاث نظام آمد و زن او را پیش خود خوانده چنین گفت: مجاهدان با این کینه با خاندان شما زبانهای دیگر خواهند رسانید و من این بیرق را آورده‌ام تا بر بالای در خانه بزنید و در پناه دولت امپراتوری باشید تا ایمنی پیدا کنید. زن غیاث نظام که دختر یکی از بزرگان ایلها و خود زن شیر دل و غیر تمندی بود آنرا نپذیرفته پاسخ داد اگر مجاهدان این فرزندان مرا نیز بکشند این نخواهم کرد که زیر بیرق شما بیایم. قونسول خواست پسر بزرگ غیاث. نظام را با خود همداستان گرداند او نیز با کم سالی آن را نپذیرفت. قونسول تیرش بنشانه نخورده از آنجا بیرون رفت. این خبر چون بکمیته رسید از غیرت آن خاندان خوشنود شدند و از کاریکه کرده بودند پشیمان گردیدند و بیدرنگ یفرمخان را روانه نمودند که پیام خرسندی کمیته را بآن زن شیردل برساند نیز جنازه غیاث نظام را که هنوز بر روی خاک بود بجایگاه خود رساند. یفرمخان با دسته مجاهدان با آنجا شتافته آنچه نوازش و دلجویی بود بجا آورد و جنازه غیاث نظام را با شکوه و موزیک از آنجا بیرون آورد و از اینسوی مجاهدان و همه سردستانگان بایشان پیوسته او را تا کورستان برسانیدند. نیز بنام کمیته در مسجد مجلس ختم برپا نمودند. کوتاه سخن آنچه میتوانستند از نوازش و مهربانی در باره آن خاندان دریغ نگفتند (۴۶).

باری آزادیخواهان و درباریان بدینسان روز می گزاردند. در این میان کارکنان روس و انگلیس از تلاش در نگهداری محمد علی میرزا باز نایستاده دمی آرام نمیگرفتند تا آنجا که گفتگوی فرستادن سپاه بقزوین را بمیان آوردند و آشکاره بیم میدادند که هر گاه شورشیان آهنگ تهران داشته باشند سپاهیان ایشان بجلو گیری خواهند برخاست. این خود شگفت است که از آغاز مشروطه همیشه نمایندگان روس درسوی نمایندگان انگلیس درسوی دیگر بودند و چنانکه دیدیم بهنگام بمباردمان دارالشورا

رأید کی سختی با هم پیدا کردند. زیرا لیاخوف برای جلوگیری از پناهندگی در سفارت انگلیس آنجا را کرد فرو گرفت و این بر انگلیسیان سخت بر خورد و تلگرافهای کله آمیز از لندن بدربار رسید. لیکن در این هنگام در هر کاری همدست و بهر کامی همیا بودند. توگویی پیمان نامه سال ۱۹۰۷ از اکنون بکار بسته میشد. // کسانیکه تاریخ مشروطه ایران را دنبال می کنند در اینجا با پرسشهایی روبرو خواهند بود: از بهره روسیان آنچه هوا داری از مشروطه مینمودند؟! دولتی که در کشور خود بنیاد مشروطه را بر انداخته بود از چه رو در ایران آنرا میخواست؟! و آنگاه نه روسیان بودند که یکسال پیش محمد علی میرزا را بیر انداختن مجلس بر- انگیزتند و با دست لیاخوف آن کارها را کردند؟! پس کنون چگونه باز کردن مجلس را میخواستند؟! از اینسوی انگلیسیان با آن آزرده کی از محمد علی میرزا چگونه این زمان او را نگهداری می نمودند؟! این خود شگفت است که اینان مشروطه و محمد- علی میرزا را در یکجا میخواستند.

باید دانست در آزمون روس و انگلیس ایران را با دو چشم باز می پاییدند و چون پیش آمد های اروپا و آمادگیهای آلمان بجنگ این دو دولت را بهم نزدیک ساخته و همچشمی را میانه ایشان بهم دستی بر گردانیده بود اینست هر کامی را جز بخرسندی از یکدیگر بر نمیداشتند. اینان از شور و جنبشی که در ایران بویژه در شهر های شمالی برخاسته و روز بروز فروتر و پیر دامنه تر می گردید اندیشمند بودند و آنرا دوست نمی داشتند. ایرانیان که از قریه ها چار سستی و دمانه کی و کوتاه اندیشی شده و همین گرفتاری مایه چیرگی همسایگان گردیده بود اکنون تکانی بخود داده از آن در ماندگی بیرون می آمدند. اینگونه جنبشها میان يك توده هر گونه پیشرفت را در بر دارد و این چیزی نبود که نمایندگان دو دولت آنرا ندانند یا چیزی نبود که از آن بیمناک باشند. این هم پیدا بود که محمد علی میرزا هر چه ایستادگی بیشتر می نمود دامنه جوش و جنبش مردم بیشتر می گردید. در یازده ماه پیش تنها يك گوشه بریز این شور را داشت و کم کم بردامنه آن افزوده و اکنون يك نیم ایران رامی گرفت و در این زمان اندك آنچه مردان جانباز و کاردان پدید آورده بود. هر گاه چند سالی

همچنان بیش میرفت چه مردان کاردان و بزرگی که نمی پرورد. از این اندیشه ها نمایندگان روس وانگلیس محمد علی میرزا را بدادن مشروطه وا میداشتند تا آبهاز آسیابها افتاده دیگر عنوانی برای شورش وجنبش باز نماند واز آنسوی ازمحمد علی میرزا نگهداری مینمودند تا کارها یگروید نگرود وراه پیشرفت توده هموار و آسان نباشد. نیز می کوشیدند کشاکش با گفتگو و آشتی بیابان آید تا شورشیان و کردن فرازان خود را بیایتخت نرسانند و خاندانهای کهن درباری را که همیشه ابزار کار بیگانگان بودند انداخته خودشان جای ایشان را نگیرند و این همان آرزویست که خود آنخاندانها داشتند و چنانکه گفتیم در راه آن تلاش مینمودند. اینکه بیرون کردن امیر بهادر ومشیرالسلطنه از دربار خواسته میشد ازبهر آن بود که اینان در دشمنی با مشروطه پرده دری کرده وچنان بودند که دیگر نمی توانستند از باغشاه بیرون آمده در بهارستان جا گزینند و بکار مقصودیکه در میان بود نمیخوردند. اما مشروطه طلبان از ایشان هم کسانی بکار میخورد که جانفشانی نموده و جز خودنمایی و رویه کاری هنری نداشته باشند و هر گاه برآستی مشروطه را دوست دارند آسایش و شکوه خود را بیشتر از آن دوست دارند. کسانی همچون ستارخان وحیدر عمو اغلی و یار محمد خان ومعز السلطان این شایستگی رانداشتند وخواهیم دید با اینان چه رفتاری پیش گرفتند وهمه را ازپا انداختند.

از گفتار خود دور نیقیم: از روزیکه محمد علی میرزا دوباره مشروطه را پذیرفت تا یکماه بیشتر آزادبخواهان دو دل می زیستند و اینست از قزوین و اسپهان گامی اینسوتر نمی گزارند ولی کم کم پیش آمد هایی ایشان را از دو دلی بیرون آورد. چه از یکسو درخواستهایی که آزادبخواهان از محمد علی میرزا کرده بودند بسیاری از آنها نانجام ماند و خود پیدا بود اگر چه مشروطه داده شده و مجلس نیز باز خواهد گردید بهر حال محمد علی میرزا دربار خود را چنانکه بود نگه خواهد داشت / از سوی دیگر سپاهیان روس در آذربایجان وخراسان بد رفتاری از اندازه بیرون میکردند و چون آزادبخواهان چنین پنداشته بودند آمدن ایشان بخواهش محمد علی میرزا و از بهر استواری گاه او بوده از امن رهگذر گناه ایشان را هم بگردن دربار می نهند

و بر خشم خود می افزودند. رفتار روسیان را در آذربایجان جداگانه خواهیم نگاشت. این زمان کار بجایی بود که سردار وسالار بجان خود ترسیده در شهبندری عثمانی بست می نشستند، از همه جا فریاد بر میخواست و از سعدالدوله و محمد علیمیرزا بازگشت روسیانرا می خواستند. ولی روسها با همه پیمانی که نهاده بودند و نوید هایی که می دادند روز بروز جای خود را استوار تر مینمودند بلکه در همین روزها بعنوان آنکه راه اترلی و تهران راه بازرگانی اروپاست بدستاورز نگهداری آن کفتگوی فرستادن دسته های نوین بکیلان و قزوین داشتند و چون مقصودشان بیم دادن شورشیان بود که از اندیشه جنگ با محمد علیمیرزا در گذرند و گاهی نیز بهانه مینمودند که شورشیان آهنک تهران نمایند جان بستگان روس و انگلیس در بیم خواهد بود بدین دستاورز. ما دسته هایی را از باکو روانه نمودند. سردار اسعد از اسپهان و شورشیان کیلان از قزوین تلگراف نموده از تبریز سکالشی می طلبیدند. پس از همه یفرمخان تلگراف کرده آشکاره پرسید آیا بسوی تهران راهی شویم یا نه؟! . . . این پرسش مایه پیکاری در انجمن ایالتی گردید. زیرا نمایندگان انجمن و آقایان تقی زاده و مساوات راهی شدن را روا نمی شماردند و چنین عنوان مینمودند اگر تکانی از شورشیان دیده شود سپاهیان روس بجلو گیری در می آیند و کار بجنگ با ایشان می انجامد. ولی ستارخان و دیگران میگفتند از ترس چنان پیش آمدی نمی توان از پا نشست. این شگفت تر که در این هنگام مانند شورشیان در قزوین بیشتر بیمناک بود تارفتنشان بسوی تهران زیرا سپاهیان روس که گفتیم برای نشستن در قزوین و نگهداری راه اترلی و تهران می آمدند اگر بشورشیان بر میخوردند بیگمان دست بازارهای جنگی آنان می یازیدند بداسان که در تبریز میکردند و بیشتر باین پیش بینی بود که یفرمخان و همراهان او بر رفتن از آنجا میکوشیدند. باری انجمن ایالتی پاسخی که میخواست بتلگراف یفرمخان فرستاد. ولی ستارخان چنین پاسخ داد: شما در آن نزدیکی بهتر آگاهید. ولی اگر بروید بی گمان فیروز خواهید بود.

در اینجا گفته های دیگری هم هست. در جای دیگری گفته ایم در استانبول انجمنی بنام «اتحاد و ترقی» از ایرانیان برپا شده بود و این هنگام میکوشید در شهر های

ایران نمایندگانی داشته باشد و در پیش آمد ها دستی داشت این انجمن نیز باید پذیرفتن دستخط های محمد علی میرزا و آشتی با آن همداستان نبود و برای آنکه شورشیان کیلان و سردار اسعد را از چگونگی آگاه و ایشانرا بهتران بکشاند فرستاد گانی بقزوین و اسپهان می فرستاد که یکی از آنان آقای میرزا احمدخان (۵) (برادر آقا میرزا علی اصفهانی) بوده .

نخستین بار سردار اسعد بتکان آمده سواران بختیاری را دوباره با سپهان خواست و بهتران آگاهی فرستاد که با سپاه بدانجا آمده محمد علیمیرزا را ناگزیر خواهد ساخت نوید های خود را بکار بندد . خود او در این باره چنین می نویسد :

«یکماه توقف من در اصفهان طول کشید و آنچه تلگرافات و مکتوبات از تهران میرسید دلالت میکرد که محمد علیمیرزا بوعده خود وفا نخواهد نمود .

باز مصمم شدیم که طرف طهران حرکت کرده جدا تاسیس مجلس را در خواست نماییم و هر گاه کار بمقاتله کشد برای خدمت بملت جانفشانی نماییم . بعجله سوار خواستم و یک اندازه سواری که حاضر شد دیگر توقف ننمودم و با مصمص السلطنه قرار دادم که هر چه سوار از ایل برسد دسته دسته یک اردو تشکیل داده بامداد من روانه نماید . خودم هزار سوار انتخاب کرده در غره جمادی الثانی (۵۵) ۱۳۲۷ بطهران عزیمت نمودم

ما چگونگی این کار و جنگهایی که میانه سپاهیان محمد علیمیرزا با بختیاران و شورشیان کیلان رفت تا تهران گشاده گردید جدا گانه خواهیم آورد . در اینجا ناگزیریم با ذریعگان برگشته داستان سپاهیان روس و بدره تارهای آنانرا که یکی از جهت های این جنبش سردار اسعد و یارانش بود بنگاریم .

(۵) آقای احمد مشایخی که اکنون در تهرامت این آگاهی در باره نماینده فرستادن از استانبول

گفته است .

(۶) این عبارتها از کتاب تاریخ بختیاری برداشته شده و در آنجا جمادی الاول نوشته که درست نیست

بدرفتاریهای روسیان در آذربایجان

چگونگی در آمدن روسیان را به تبریز در بخش دوم (*) نکاشتیم و چنانکه در آنجا گفتیم دستاویز ایشان برای این کار رسانیدن گندم بشهر و باز نمودن راهها بود و پیش از آنکه دسته های سپاه از جلفا بگذرند دوقونسول روس وانگلیس نامه بانجمن فرستاده و در آن آشکاره نوشتند که پس از اعاده آسایش و آسودگی و امنیت این قوه بدون تأخیر و شرط و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعایی نماید خاک ایران را ترک و بروسیه مراجعت خواهد کرد. هم در آنجا گفتیم که تبریزیان با آن گرفتاری سختی که داشتند بآمدن سپاه بیگانه خرسندی نداده نمایند گانی بقونسولخانه ها فرستاده خواستار شدند و دولت را کاری بکشاکش ایرانیان با پادشاه ایران نباشد. از اینسوی همه سردستانان بتلگرافخانه شتافته بامحمد علی میرزا گفتگوی آشتی بمیان آوردند تا رامشهر باز گردد و بهانه همسایگان از میان برخیزد. نیز بهنگامیکه سپاهیان روس برسربل جلفا رسیدند آقای میرزا نورالله خان یکانی با دسته ای از تفنگداران که نگهداری آنجا را داشتند دلیرانه جلو آنرا گرفتند و با تلگراف چگونگی را به تبریز آگاهی دادند و تا از انجمن دستور نرسید راه بروی ایشان باز نمودند و انجمن این را می اندیشید که آن سپاه گندم بشهر رسانیده باز خواهند گشت و سخت پرهیز میکرد کار را با دولت روس بجنگ بکشاند.

بدین عنوان بود که سپاهیان روس بآذربایجان در آمدند و چون پیرامون تبریز رسیدند در بیرون شهر در آنسوی پل آجی لشکر گاه ساختند و قونسول روس زبان داد که هیچگاه بدرون شهر نیایند. تبریزیان باهمه دلتنگی که از رسیدن چنان میهمانانی

داشتند از میهماننوازی باز نایستادند و سردار و سالار بدیدن سردار روس (جنرال اسنارسکی) شتافتند و همه مجاهدان و دیگران دستور دادند که بآرامش گسراییده هیچگونه تکانی از خود نشان ندهند . و چون در همانروز ها محمد علی میرزا دو باره مشروطه را پذیرفت و دستخطها بیرون داد . و لشکرهایی که در بیرون تبریز بودند دسته دسته پراکنده شدند و از هر باره ایمنی پدید آمد انجمن ایالتی و نایب‌الایاله بر آن شدند که مجاهدان نیز تفنگ و ابزار جنگ از خود دور کرده هر کسی دنبال کار خود باشد و با سردستانان بگفتگو پرداختند .

در این میان کم کم از روسیان رفتار های دیگری دیده میشد . زیرا با زبانی که داده بودند که درون شهر نیابند چند روز نگذشت که دسته‌هایی از سالدات رابشهر آورده در خانه های بصیر السلطنه در نزدیکی انجمن ایالتی جادادند و اینان که در شهر می گردیدند با مردم آزار دریغ نمی گفتند . روز نوزدهم اردیبهشت چنین گفتند که سالداتی بر پشت بام کشیک می کشیده و ناگهان يك گلوله هوایی باورسیده و بازویش را زخمی نموده و سالداتها این را دستاویز گرفته از پشت بام بهرسوی شهر شلیک آغاز نمودند چنانکه یکی از آن گلوله ها در کورستان کجلی حاجی محمد صادق نامی را بھاك انداخت و سراسر شهر پر از بیم گردیده مردم در کار خود فروماندند . با آنکه دانسته نبود گلوله هوایی از کجا آمده و که آنرا انداخته و چه بسا خود سالدات ها آنرا انداخته بودند و بهر حال زیان آن بیش از زخمی شدن بازوی يك سالداتی نبود و بکيفر آن سالداتها یکمرد بیگناهی را بھاك انداخته و سراسر شهر را پرازییم ساخته بودند با اینهمه جنرال اسنارسکی آنرا بهانه گرفته از تبریزبان ده هزار تومان خواست که چهل و هشت ساعته پیردازند و در این باره تندی و درشتی از اندازه گذرانیده و نایب‌الایاله تا گزیر شده سه هزار تومان از مردم گرد آورده پیش از آنکه چهل و هشت ساعت بیایان رسد برای جنرال روسی فرستاد .

این نخستین درشتی و دژخویی بود که از میهمانان سرزدو جای افسوس است که بکرشته دژخوییهای دیگر پشت سر خود داشت . روز بیست و سوم اردیبهشت از سوی انجمن ایالتی و نایب‌الایاله آگاهی داده

شد که مجاهدان تا هنگام ظهر تفنگ و فشنگ را از خود دور نمایند و پس از آن ساعت کسی با ابزار جنگ در بیرون دیده نشود. مجاهدان که شماره شان فزونتر از بیست هزار تن و بیشتر ایشان جوانان بیباک و گردنکش بودند از روی تربیتی که در آن یازده ماه یافته و همیشه دستورهای سردستگان را بخرسندی می پذیرفتند این فرمان را نیز با همه سختی که داشت با آسانی پذیرفته و دسته دسته بسوی خانه های خود می رفتند که ابزار جنگ فرو گزارند و رخت دیگر گویند نمایند و بیشتر ایشان تفنگ از اربک گرفته بودند که بایستی آنجا بازسیارند در این گرمای گرم هنوز یک ساعت و نیم پیش از ظهر بود که ناگهان سپاهیان روسی بکوجه و بازار ریخته هر کسی را با تفنگ و طپانچه دیدند جلوش را گرفتند و با درشتی و دزدانه گی که ویژه سالدات آن روزی روس بود تفنگ و فشنگ از دست او در آوردند و در این میان از ساعت و پول نیز چشم نمی پوشیدند. اگر کسان دیگری جز از مجاهدان دوراندیش تبریز بود چنین کاری جز با خونریزی انجام نمی یافت. ولی مجاهدان شکیبائی نموده خشم فرو می خوردند و مردم از دور و نزدیک دندان بهم فشردند و جز خاموشی چاره نمی شناختند.

انجمن و نایب الایاله دستور برداشتن سنگرها را نیز داده بودند. روسیان باین کار هم دست انداخته از همان روز آغاز کردند و در محله ها سنگرها را با دینامیت برمی انداختند و چه بسا در این میان خانهای پیرامون را نیز ویرانه می نمودند و چون بگرفته از سنگرها در محله خیابان بود روز بیست و پنجم اردی بهشت یکدسته سالدات با سه دستگاه توپ ناگهان با نجا در آمدند و چون از رهگذر سالار نگران بودند نفیست توپی را در برابر خانه او به پشت بام دکان نانواپی کشیده و دو توپ دیگر را در کوجه های پیرامون روسوی آنخانه استوار نمودند و سپس دست بکار زده یکایک سنگرها را با دینامیت بر انداختند و در این میان سیمهای تلگراف را هم پاره کردند. پیداست سالار و دیگران چه تلخی میکشیدند ولی چون میدانستند روسیان در پی بهانه اند هیچگونه تکانی بخود ندادند. بدینسان هر روز از یک گوشه شهر پیاپی آواز دینامیت شنیده میشد و گرد و خاک بهوا بر میخواست.

در همان روزها از سوی دیگر میانه لشکر گاه خود در بیرون شهر و قونسلگری

در درون شهر سیم تلفون می کشیدند و این کار را که می توانستند از شرکت تلفون در خواست کنند خودشان انجام میدادند. سالدات ها بیهانه گناراندن سیم ناگهان بخاند. ها در آمده بر پشت بامها می جهیدند و با خداوندان خانه هیچگونه درستی و دژ خوبی دریغ نمی گفتند. در این سیم کشی از تیر های شرکت تلفون بهره جویی نموده و این نمیخواستند باری از آن دستوری طلبند و یا پیام سیاسی بفرستند و این شکفتن که قونسول نامه نوشته از نایب الایاله پاسبانی این سیم را خواستار میشد.

انجمن ایالتی بر این رفتار های نابجا ایراد گرفته از پیام فرستادن نامه نوشتن باز نمی ایستاد و چون درباره در آمدن سالدات ها بدرون شهر بگفتگو پرداخت قونسول روس زبان داد که بیش از ۱۷۹ تن بچه از روزهای نخست بدرون شهر آمده اند دیگران همه در بیرون باشند ولی در همان روزها ۳۵ تن دیگر را بر شماره شهریان افزود. از آنسوی این اندازه را که در شهر جا داده بودند هر روز آنها را دسته دسته در کوچدها و بازار ها می گردانیدند. پیایی آواز سرود و هورای سالدات ها بود که از این گوشه و آن گوشه شهر شنیده میشد و چون پنجروز می گذشت این دسته را بیرون فرستاده دسته دیگری را می آوردند و بدینسان کوجه ها و راههای شهر را بهمگی آنان نشان می دادند.

از روزیکه رسیده بودند یکدسته مهندس با چند تن سالدات کوچدها را گردیده نقشه برداری مینمودند. انجمن در این باره هم با قونسول روس گفتگو کرد و او با بودن قونسول انگلیس زبان داد جلو گیری نماید ولی ننمود و کار نقشه برداری همچنان پیش رفت. کم کم در این اندازه هم نایستاده بکارهای بدتری بر خاستند چنانکه کسانی از سر کردگان بسر خود بشمس العماره در آمده تا پشت بام آنجا را تماشا نمودند. با ارك نیز همین رفتار را کردند. قونسول نامه بنایب الایاله نوشته ازو فهرست توپها و قورخانه را خواست و اینکه آیا چند دستگاه توپ بارك فرستاده شده است و اینها را با زبانی می پرسید که گفتی توپ و قورخانه از آن خود او میباشد آیا یکدسته سپاهیان بیگانه در يك کشور آزادی رفتارشان چنین بایستی بود؟!.

گذشته از بستگان روسی که مسلمان و ترسا در هر گوشه آذربایجان بفر اوانی

بودند و در این هنگام میدان یافته چیرگی مینمودند و بر مردم بر تری می فروختند قونسول در تازهای باز نموده یکدسته از ایرانیان را بسوی خود کشیده وزیر نگهداری دولت امیرانوری نشان میداد و از آنان هیچگونه هواداری دریغ نمی گفت و این از بهر آن بود که هر کجا مرد بدنهاد مردم آزار است خود را بقونسولگری بسته دست آزار و چیرگی بر ایرانیان باز دارد چنانکه این نتیجه از همان روزها پدیدار گردید.

سالدات و قزاق گذشته از گردشهایی که با دستور سر کردگان سرود خوانان مینمودند و چه بسا توپخانه نیز پشت سر خود می انداختند خود ایشان بهنگام بیکاری هر چند تن دسته‌ای شده بگردش بر می خاستند و تا دورترین گوشه های شهر می رفتند و در این گردشها چون بیکبار خود سر بودند و کسی از ایشان بازپرسی نمیکرد بمردم پیچیدگی بسیار مینمودند و چون بروستایان می رسیدند بر کلاه ورخت ایشان ریشخند می کردند. در گذشتن از بازار دست یازیده از دکانها خوردنی میر بودند. قراقان در کوچه ها بیباکانه اسب تاخته چه بسا بینوایانی را زیر پای اسب می گزارند. در خانه بصیر السلطنه که بودند از پشت بام بخانه های همسایه ها می رفتند و هر چه میخواستند بر میداشتند. انجمن پیشنهاد کرده بود افسران که شب بیرون می آیند نام شب بگیرند، قونسول نخست آن را پذیرفت ولی سپس از اینکه از افسران نام شب خواسته می شد کله بنایب الاباله نوشت و سخت ایستادگی داشت که روسیان در آمد و شد شبانه آزاد باشند.

از اینگونه چندان فراوانست که با نوشتن بجایی نرسد در همان روزها در تبریز دفترچه در این باره نوشته و چاپ کرده اند که فهرست بدرقارهای یکماهه هجده صفحه را بر ساخته است (*)

در آغاز های خرداد دوکار از روسیان سراسر شهر را تکان داد: یکی دستگیر کردن حاج شیخ علی اسغریلاوایی و دودیگر گرفتن یوسف حکماواری و همراهان او

(*) در این هنگام در تبریز روزنامهها بیرون نمی آمد اینست آن را دفترچه نموده چاپ کرده اند * خود فارسی آن در جبهه المثنی کلکنه و مکالمات خوبی و دیگر روزنامهها آورده شده، پرفسور پروان هم ترجمه آن را آورده و ما در اینجا از کتاب براون بهره جویی کردیم *